

## هنر و اخلاق

رابرت جی اینگرسول<sup>۱</sup>

ترجمه: مهدی حبیب اللهی

### چکیده

هنر، نمایانگر مفاهیم ذهنی است بنابراین، قبل از این مفاهیم ذهنی چیزی باید وجود داشته باشد. پس، زیبایی باید وجود داشته باشد تا ذهن آن را درک و هنرمند آن را به تصویر کشاند. رفتارهای زیبا و اخلاقی نیز توسط ذهن درک می‌شوند؛ چون هنر به تصویر کشیدن زیبایی‌های ذهنی و تقویت کننده‌ی خیال و تصور است. هر چه قوه‌ی خیال انسان قوی‌تر باشد، حس همدردی او قوی‌تر می‌شود و رفتارهای او اخلاقی‌تر می‌گردند.

شعر، به عنوان یک هنر، با موعظه سازگار نیست. هدف شاعران موعظه گر این بوده که بگویند ذهن آدمی بیمار است و توان درک زیبایی‌ها و رفتارهای نیکوی اخلاقی را ندارد. آن‌ها با شعرشان از هنر به

۱- رابرت گرین اینگرسول، یکی از مشهورترین سخنرانان و سیاستمداران قرن نوزدهم در ایالات متحده بود. وی، در سال ۱۸۳۳ میلادی در نیویورک به دنیا آمد. او در رشته‌ی حقوق تحصیل کرد و در سمت اولین دادستان ایالت ایلینوی سال‌ها خدمت کرد. از لحاظ سیاسی، طرفدار حزب جمهوری‌خواه بود. بیشتر شهرت او به خاطر سخنرانی‌های آتشین اوست. وی را متمایل به تجربه‌گرایی می‌دانند. او در ۲۱ جولای ۱۸۹۹ میلادی بدروم حیات گفت.

عنوان وسیله ای برای گدایی رفتارهای اخلاقی استفاده کردند. آن‌ها حزن، ترس و چشم پوشی از لذت‌های جهان طبیعی را که همگی با هنر و روح آن منافات دارد، تبلیغ می‌کنند.

رابطه‌ی مستقیمی میان هنر و کارهای اخلاقی و یا ضد اخلاقی نباید وجود داشته باشد. اگر هنرمندی بخواهد با هنرش کار اخلاقی را ترویج دهد، دیگر هنرمند نیست، بلکه مبلغ است، و اگر کاری غیر اخلاقی را ترویج دهد، خلافکار است.

بحث دیگری که در موضوع اخلاق و هنر مطرح است، مسأله‌ی برهنگی در آثار نقاشی و مجسمه‌های هنرمندان است. باید میان نقاشی‌های عریان، که هدف از آن در معرض قرار دادن مغرضانه‌ی اندام است و باعث ابتذال در هنر می‌شود، و دیگر آثار هنری، اعم از نقاشی و مجسمه‌سازی که بیانگر مفهوم بلند پاکی، صداقت و صرف بودن است، تفاوت گذاشت.

هنر و اخلاق از جنبه‌ی هم دیگری شبیه هم هستند. هنر، یعنی تناسب، و اخلاق، یعنی رفتار متناسب. از طرفی، کار هنری، یعنی کار با لذت، و کار اخلاقی، یعنی رفتار با لذت. پس، در زندگی انسان اخلاقی، هیچ کاری بالاجبار و از روی مسؤلیت و وظیفه وجود ندارد. از این رو، القا و آموزش اخلاق با خلق آثار هنری با ذات هنر و اخلاق منافات دارد.

به عقیده‌ی نویسنده، القا اخلاق با هنر، مانند ریاکاری است. هنر، به خودی خود، اخلاق آفرین است. رمان نویس هنرمند باید واقعیت‌ها را منعکس کند تا اثرش جهانی و تأثیرش فراگیر شود. کشتن احساسات باعث رونق اخلاق نمی‌شود، بلکه این احساس است که به زندگی رنگ و بو داده، آن را از جمود و سستی بیرون می‌آورد و موجب تعالی

روح می‌گردد. احساس زیبایی موجب پالایش روح می‌شود و این هدف اخلاق است.

هنر، بهترین شیوه‌ی ابراز مفاهیم است و اصولاً به خاطر همین موضوع پدید آمده است. از طریق هنر است که افکار قابل رؤیت می‌شود. در پس این اشکال هنری، اشتیاق و علاقه، غریزه‌ی خلاق، ذهن زاینده و احساساتی قرار دارد که به هنر حالت و برجستگی، نما و رنگ می‌دهد.

البته هیچ‌گاه چیزی به عنوان زیبایی مطلق یا اخلاق مطلق وجود ندارد. ما اکنون به وضوح به این حقیقت که زیبایی و رفتارهای اخلاقی نسبی هستند واقفیم. ما مدت‌هاست که از این عقیده‌ی قدیمی که فکر، قبل از ماده وجود دارد و یا از نظریه‌ی پوچ بودن افلاطونی، که پیش از نظریه‌های اندیشه شکل گرفت، عبور کرده ایم. اکنون حداقل در ارتباط با انسان، عقیده بر این است که افکار او در اثر محیط اطرافش و در اثر فعل و انفعالاتی که در ذهن او اتفاق می‌افتد، ایجاد می‌شود، و در نتیجه، اشیا، قبل از فکر موجودیت می‌یابند. تأثیراتی که این اشیا بر ما می‌گذارند باعث می‌شوند که ما به آنها علم پیدا کنیم. اطلاق صرف، بالاتر از ذهن انسان است. دانش و آگاهی ما به روابط میان اجزای کلیتی که به آن نام جهان گذارده ایم و تأثیراتی که بر ما می‌گذارد، مقید است رفتارها، بر اساس تجربه و نتیجه‌گیری عقلی، خوب یا بد لحاظ می‌شوند. زیبایی اشیا به واسطه‌ی حالتی که در نتیجه‌ی اشکال خاص، رنگ‌ها و حالات ظاهری اشیا به ما دست می‌دهد، درک می‌شود. در نتیجه‌ی زیبایی، خوشحالی، لذت و احساسات، علاوه بر لذت کشف عقلانی و هیجان ادراک ظرافت هنری ایجاد می‌شود. تحقق واقعی زیبایی در زندگی یا از طریق تداعی اندیشه‌ها، خاطرات، تجارب و

تصور لذت‌های گذشته است و یا با به وقوع پیوستن ایده‌آل‌های پیش  
بینی شده به دست می‌آید.

هنر باعث ایجاد و ارتقای پندار و زنده کردن ضمیر می‌شود. با  
قدرت پندار است که شما می‌توانید خود را جای دیگری فرض کنید.  
هنگامی که اعضای هیأت علمی دانشکده‌ای اخراج می‌شوند، مدیر  
دانشکده خود را جای آن نگون بخت‌ها تصور نکرده است، حاکم  
ستمگر خور را در سیاهچال محبوس نکرده است و به همراه قربانیانش  
به زنجیر کشیده نشده است. مأمور تفتیش عقاید احساس درد و وحشتی  
را که قربانی هنگام افتادن در آتش می‌چشد را درک نکرده است. ولی  
انسانی که از قوه‌ی تصور و پندار برخوردار است، هنگام کمک کردن  
به فقیر، در واقع، به خود کمک می‌کند. انسان‌هایی که در هنگام انجام  
ظلم و بدی دچار عذاب وجدان می‌شوند، خود را جای قربانی احساس  
می‌کنند. و اگر به ظالمی حمله کنند، گویا از خود دفاع می‌کنند. عشق و  
همدردی، زاییده‌ی قدرت پندار و تصور هستند.

پدران ما اشعار موعظه آمیز و بی روح میلتون، یانگ و پلوک را با  
اشتیاق زیاد می‌خواندند. ولی هدف این شاعران موعظه‌گر از سرودن این  
گونه اشعار، قانع کردن خوانندگانشان بود که باور کنند ذهن آدمی  
بیمار و مریض است و مرهم و داروی شعری آنان برای تصفیه و تقویت  
فطرت اخلاقی انسان لازم است. چیزی که در نزد هنرمند واقعی و  
دانشمند حقیقی ارزشی چون داروی مسکن دارد.

این اشعار به نیت اثبات این موضوع سروده شدند که رعایت فضیلت  
و اخلاق به منزله‌ی سرمایه‌گذاری جهت استفاده در جهان دیگر است.  
سراینده‌گان آن‌ها معتقدند که هر کس نصیحت‌های موجود در این اشعار  
جدی، ریاکارانه و حزن‌انگیز را دنبال کند، در جهان دیگر، مطمئناً اجر

و پاداش زیادی دریافت خواهد کرد؛ هر چند که در این دنیا اندوهگین باشد. شاعران این اشعار معتقد بودند میان آهنگ و مذهب، شعر و فضیلت رابطه‌ای وجود دارد و وظیفه‌ی آنان دعوت همگان است که پای در آن دام گذارند.

آن‌ها هدفمندانه این اشعار را نوشتند و هدف اخلاقی مشخصی را دنبال می‌کردند. آن‌ها مبلغانی بودند که طرح و نقشه‌ای داشتند و هدفشان این بود که به همگان نشان دهند که همه‌ی دنیا پست و نابکار و خودشان پاک و خوبند. آن‌ها تحمل دیدن شادمانی انسان‌ها و مشارکت طبیعت را در احساس آن‌ها نداشتند. در نزد آنان آواز خواندن پرندگان برای انسان‌ها و آواز خواندن شادمانه‌ی انسان‌ها و این که همه چیز در دنیا بدرخشد و با آهنگ ضربان قلب آدمی حرکت کند، غیر قابل تحمل بود. آنان قدرت درک این احساسات را نداشتند. آن‌ها قادر به درک این واقعیت نبودند که همین شادمانی است که دست هنرمند را به حرکت در می‌آورد و به او توان خلق نمایی زیبا از رنگ و شکل می‌دهد.

در نگاه آن‌ها، شعر، نقاشی و مجسمه نتیجه و تولید ذهنی که پرورش یافته‌ی دریا و آسمان، گل و ستاره، عشق و روشنائی باشد، نیست. آن‌ها با شادی و خوشی تحریک نمی‌شدند و خود را مسؤول ابلاغ وظیفه‌ی ابدی خویش می‌دانستند. آن‌ها شیفته‌ی یاد دادن، موعظه کردن و مشخص کردن افراطی اشتباهات دیگران و توصیف فضایل اخلاقی خویش بودند. هنر در دست این افراد، مانند فروشنده‌ی دوره گرد، روزنامه فروش و یا مبلغی گدا پیشه بود که بالاترین هدفش سرکوب لذت کافران بود.

در نگاه آنان، افراد شاد، کسانی هستند که با بی پروایی وظیفه و مسؤولیت خود را از یاد برده‌اند. و اشعار به اصطلاح واقعی آنان باعث می‌شود که آن‌ها دوباره به یاد فرومایگی و پستی خود بیفتند. شعر آنان همچون نشان دادن اسکلتی وحشتناک در جشنی شادمانه و چون ندایی از درون کسی که با استخوان‌هایش سرودی آهنگین می‌خواند است. شعر آنان همانند نشان دادن انگشت تهدید و اخطار به خوانندگان، در حال داشتن لبخند بر روی لب است.

این اشعار اخلاقی، موضوعات حزن انگیز را بیان و همانند تابلوهای کنار جاده، آدمی را به سمت قبر و نابودی راهنمایی می‌کنند. آن‌ها مشتاقانه از گذر زمان، پیری و نابودی صحبت کرده و با لذت، زردی و ترس را بر چهره‌ی مخاطبان جوان خود مشاهده می‌نمایند.

آن‌ها مجموعه‌ی مرگ را با دستانی مصمم مقابل چشمان عشق قرار می‌دهند. گل‌ها را در زیر پایشان له می‌کنند و تاجی بافته شده از خار بر سر آدمی می‌گذارند.

به عقیده‌ی این شاعران، خوشحالی با فضیلت و اخلاق متضاد است. تعهد و اجبار مطلق همواره باید با انسان همراه باشد و برتر دانستن برخی از افراد جزء ضروریات است. ادبیات آنان تقبیح کردن و افترا زدن به خوانندگانشان است. آنان از سرگشتگی خوانندگان، هنگامی که دچار انحراف کامل شوند، لذت می‌برند. آن‌ها مشتاق به تصویر کشاندن رنج گمشدگان، احساس بی‌ارزشی انسان‌ها و زندگیشان و زشتی دنیای ناشناخته و پر از اسرار هستند. آن‌ها از اسرار دل بی‌خبرند. آن‌ها نمی‌دانند که بدون عشق و محبت، اخلاق و فضیلت بی‌معناست و از این حقیقت که با فضیلت‌ترین انسان‌ها با احساس‌ترین آن‌هاست ناآگاهند.

هنر، اساساً، به طور مستقیم ارتباطی با اخلاقیات و ضد اخلاقیات ندارد. هنر، به خاطر خود هنر ایجاد شده است.

هنرمندی که تلاش می‌کند درسی اخلاقی را با هنرش آموزش دهد به یک واعظ تبدیل می‌شود و هنرمندی که با کار هنری اش ضد اخلاقیات را ترویج می‌دهد واسطه‌ی فساد می‌شود.

میان دو مفهوم انگلیسی nude (برهنه) و naked (عریان) تفاوت بسیاری وجود دارد؛ همان گونه که میان دو مفهوم طبیعی بودن و بدون لباس بودن تفاوت زیادی هست. در به تصویر کشاندن صرفِ پاکی و بیغشی چیزی پست تر و بی‌فرومایه‌تر از نشان دادن تصاویری که بر در معرض قرار دادن و مخفی نکردن بعضی از اندام تاکید دارد وجود ندارد. ولی باید در نظر داشت همان طور که تصویر بدون لباس ابتذال است، نقاشی برهنه، می‌تواند حاکی از پاکی و صرف بودن باشد.

مجسمه‌های قدیمی یونان که با صلابت خاصی برهنه طراحی شده‌اند و دست و پای آنان به نوعی ساخته شده است که گویا هیچ گاه با پوشیدن لباس آلوده نشده است، نمایی هستند از پاک بودن و رها بودن از هر آلودگی؛ بمانند انعکاس تصویر ستاره‌ی صبح بر روی قطره‌ی لزران شبنم خوشبوی صبحگاهی.

اخلاق عبارت است از ایجاد هماهنگی مناسب میان رفتار و موقعیت‌های پیش آمده. اخلاق، آهنگ رفتار است. یک تندیس هنری زیبا آهنگی است از تناسب. یک نقاشی زیبا آهنگی است از ترکیب شکل و رنگ. در نگاه کردن به یک مجسمه‌ی زیبا شما اثری از کار مشقت آمیز نمی‌بینید، آن مجسمه از عشق و لذت پدیدار آمده است. یک تابلوی زیبا نشانی از خستگی و زحمت ندارد، هر چه زیباتر باشد ساده‌تر به نظر می‌آید. بنابر این، چنین به نظر می‌آید که زندگی زیبا و با

شکوه بدون رنج و زحمت ساخته شده است، در آن اثری از اجبار وجود ندارد، و تعهد و مسؤولیتی در آن نیست. احساس وظیفه و تعهد در انسان باعث می‌شود که وی احساس کند کار پر مشقتی را باید انجام دهد، در حالی که انجام وظیفه برای انسان کامل، چیزی جز لذت بی نهایت نیست.

هنرمندی که صرفاً به خاطر القای یک فضیلت اخلاقی کار می‌کند به کارگری زحمت‌کش تبدیل می‌شود. نبوغ آزاد او از بین می‌رود و او را به یک شهروند عادی تبدیل می‌کند. روح هنرمند باید با آهنگ تناسب ناخودآگاه به حرکت درآید؛ همان گونه که بدن با نواخت سمفونی، آزادانه به رقص در می‌آید. هیچ کس فکر نمی‌کند که مردان بزرگی که مجسمه‌های باستانی را تراشیدند قصدشان آموزش جوانان در اطاعت از والدینشان بوده است. نمی‌توان باور کرد که هدف مایکل آنجلو از کشیدن تابلوی مضحک و تا حدی مبتذل "روز حساب" اصلاح دزدان ایتالیایی بوده است. در همه‌ی این موارد، موضوع اثر توسط سفارش دهنده انتخاب شده و بعد هدف مهم تولید یک کار هنری بوده است، بدون این که کوچک‌ترین تلاشی برای خلق یک کار اخلاقی شده باشد.

یقیناً تلاش کاروت، در طراحی مناظر بی نهایت شاعرانه‌ی خانه‌های روستایی، صنوبرهای غمگین، تاک‌های آویزان بر روی دیوارهای رنگ و رو رفته، برکه‌های ساکت، گله‌های گاو آرام، دشت‌های سایه و روشن تحت تأثیر نور خورشید با آسمان آبی در بالای آن، همه، بدون در نظر داشتن مفاهیم اخلاقی شبیه به ده فرمان انجام شده است.

همان تفاوتی که میان ریاکاری و فضیلت هست میان هنر اخلاقی و تولید ابتکارِ صرف نیز یافت می‌شود. رمان نویسانی که تلاش می‌کنند

به آنچه که به اصطلاح "صداقت اخلاقی" نامیده می‌شود وفادار بمانند، از هنر فاصله می‌گیرند. آن‌ها دو نوع شخصیت خلق می‌کنند (یا دو نوع کاریکاتور): اول، شخصیتی که هیچ‌گاه وجود نداشته است، و دیگری، شخصیتی که هرگز به وجود نخواهد آمد. هنرمند واقعی هیچ کدام را خلق نمی‌کند. در آثار او، آدم‌ها و افراد عادی را می‌بینید که دارای تضادها و ناسازگاری‌هایی که برای هر انسانی وجود دارد، هستند. هنرمندان بزرگ، آینه را روبه روی طبیعت می‌گیرند و طبیعت با دقتی نامحدود تصاویرش را در آن منعکس می‌کند.

نویسندگان اخلاقی و غیر اخلاقی (یعنی کسانی که غیر از هنر، هدف دیگری در خلق هنر دارند) از آینه‌های محدب یا مقعر و یا آینه‌های ناهموار استفاده می‌کنند، و نتیجه‌ی آن، نمایش تصاویر زمخت و بد شکل است. رمان نویس و هنرمند ناتوان، در پی ایجاد کار غیر ممکن یا استثنایی است، در حالی که هنرمند دارای نابغه، کاری جهانی و عالمگیر انجام می‌دهد، کلمات و نوشته‌هایش با نظم به تپش در می‌آیند و با آهنگی منظم فروکش می‌کنند. او برای همه‌ی نژادها و همه‌ی زمان‌ها می‌نویسد.

هدف برخی از مصلحان عالم که در پی اصلاح انسان بوده اند، از بین بردن شور و احساس و نابودی آرزوها بوده است و اگر این هدف تحقق می‌یافت زندگی به باری سنگین و غیر قابل تحمل تبدیل می‌شد که در آن یک آرزو وجود داشت، یعنی آرزوی فنا. هنر، در بالاترین فرمش، موجب افزایش احساس شده، به زندگی آهنگ، رنگ و مزه می‌دهد. ولی در همان حال که احساس را افزایش می‌دهد، آن را پالایش و تصفیه می‌کند و افق زندگی را وسعت می‌دهد. ضروریات زندگی روزمره، انسان را درون زندان و محبس قرار می‌دهد. در پرتو

تأثیرات هنر، دیوارهای زندان، منبسط می شود، سقف‌ها بالاتر می رود و زندان به معبد و پرستشگاهی بزرگ تبدیل می گردد.

هنر، وسیله‌ی وعظ و هنرمند موعظه گر نیست. هنر، غیر مستقیم به هدف می زند. زیبایی، پالاینده است. کمال در هنر، کمال در رفتار را موجب می شود. تناسب در موسیقی، به صورت ناخودآگاه، موجب تناسب در زندگی می شود. پرنده‌ای که آواز می خواند، قصد اصلاح اخلاقی ندارد، اما آهنگ او انسان ساز است. زیبایی در طبیعت از طریق درک ارزش آن و همدردی حسرت از نازیبایی‌ها تأثیر می گذارد. تأثیر زیبایی از طریق عتاب و سرزنش و اهانت و تحقیر و اجبار انجام نمی گیرد و طبیعت بدون این که به حساب آورده شود و کسی آن را درک کند، زیبا و تأثیرگذار است. اگر گل‌های رز، در رنگ زیبای قرمزشان و عطر دل انگیزشان، شعارهایی نظیر این که خرس‌ها پسر بچه‌های بد را می خورند و راست گویی بهترین کار است را داشتند، غیر قابل تحمل می شدند.

هنر موقعیتی را ایجاد می کند که در آن، انصاف، مهربانی و فضیلت، ناخودآگاه رشد می کنند؛ همان طور که باران بدون نصیحت کردن باعث رویدن دانه می شود و نور برای رشد گل و تاک شرط و قانونی نمی گذارد. قلب انسان با ترحم و درک زیبایی‌ها نرم می شود.

جهان بمانند فرهنگ لغتی است برای ذهن که در این فرهنگ لغت، انسان دارای نبوغ می تواند شباهت‌ها، همانندی‌ها و قرینه‌هایی را میان لغات متضاد بیابد. می تواند یکسانی را در تفاوت و تأیید را در تضاد ببیند. ولی زبان از انبوهی از تصاویر تشکیل شده است. تقریباً هر کلمه‌ای یک اثر هنری است؛ تصویری است که از یک صدا حکایت می کند و این صدا را علامتی نمایندگی می کند که نه تنها صدا را، بلکه

تصویر چیزی را، ارایه می‌دهد که هم در دنیای خارج و هم در داخل ذهن وجود دارد؛ و با کمک این کلمات که روزی تصویر بودند تصاویر ذهنی دیگری ساخته می‌شود.

بزرگ‌ترین تابلوها و مجسمه‌ها و جالب‌ترین و حیرت‌آورترین آثار، توسط کلمات خلق شده‌اند. آن‌ها همواره به همان تازگی که اولین بار از دهان آدمی خارج شدند هستند. گویا این که پنلوپ (افسانه‌ی پنلوپ زوجه‌ی اودیسیوس<sup>۱</sup> هنوز در حال نخ ریسیدن، بافتن و انتظار کشیدن است. هنوز اولیسز<sup>۲</sup> افسانه یونان، قهرمان حماسه‌ی اودیسه، منسوب به هومر، شاعر نابینای یونانی) کمان در دست دارد و تیرش را مشتاقانه از میان حلقه‌ها پرواز می‌دهد. هنوز اشک‌های کوردلیا (شخصیت یکی از نمایش‌های شکسپیر) در حال ریختن است. بزرگ‌ترین نمایشگاه هنری جهان را در کتاب‌های شکسپیر می‌توان یافت. نقاشی‌ها و سنگ‌های مرمر درون واتیکان و موزه‌ی لوور در حال از بین رفتن و خرد شدن هستند، در حالی که در مقابل، کارهای شکسپیر همچنان پابرجاست. رنگ و شکل کارهای او به بالاترین احساس زندگی جلا و حرکت می‌دهد.

هر چیزی به غیر از حقیقت از بین می‌رود و نیازمند پوشیدن نقاب می‌گردد. روح‌های کوچک در برابر طبیعت احساس حقارت می‌کنند و از درک و تصویر آن، آن‌گونه که هست، عاجز می‌شوند. ریاکاران تظاهر می‌کنند دارای آن احساسی که هرگز درک نکرده‌اند هستند. شعر اخلاقی، مانند جوی آبی است که هرگز اجازه‌ی لب ریز شدن آب از

۱-Odysseus.

۲-Olyseus.

کناره‌هایش را نمی‌دهد. این جوی آب، خاکریزهایی دارد که به آرامی و بدون خرابی، طغیان‌های احساسی را عبور می‌دهد و اجازه‌ی فوران و طغیان نمی‌دهد، برای طبیعت، بهانه‌تراشی می‌کند و عشق را مایه‌ی شر و در عین حال جالب می‌پندارد. هنر اخلاقی، پاهای و صورت‌ها را با لباسی کثیف به تصویر می‌کشاند؛ گویا که در نظرش، بدن زشت و وقیح است. با کشیدن لباس، صرف و محض بودن را مخفی می‌کند. ناتوانی، تبدیل به کار اخلاقی می‌گردد، و ضرورت با گستاخی نام می‌گیرد. هنر اخلاقی، جهالت را اصل پاکی و خلوص می‌داند و بر این باور که فضیلت یار و همراه نابینایان است پافشاری می‌کند.

هنر، خلق می‌کند، ترکیب می‌کند و سپس آشکار می‌نماید. هنر، بالاترین شیوه‌ی تجلی فکر، احساس، عشق و بصیرت است. هنر، بهترین شکل بیان، تاریخ و رسالت است. هنر به ما اجازه می‌دهد که به روح بدون نقاب نظر افکنیم، در اعماق احساس فرو رویم و ارتفاع و عمق عشق را درک نماییم.

در مقایسه با آنچه که در ذهن است، دنیای خارج کمتر موجب بهت و تحسین می‌شود. تأثیری که از دیدن کوه‌ها، دریاها و ستاره‌ها در انسان ایجاد می‌شود، به اندازه‌ی موسیقی واگنر، عمیق و مهیج نیست. با خواندن نمایشنامه‌های "تریلوس و کرسیدا" "هملت" یا "لیر"، مجمع الکوکب، به نظر کوچک‌تر و حقیرتر به نظر می‌آیند. دریاها و ستاره‌ها در حضور قهرمانی که درد و مرگ را هیچ می‌انگارد، چه صلابتی دارند؟ دریاها و ستاره‌ها در مقایسه با قلب انسان‌ها چیستند؟ سنگ در برابر مجسمه، چه حرفی برای گفتن دارد؟

هنر، تمدن ساز است، چون فکر را روشن می‌کند، توسعه می‌دهد، تقویت می‌کند و شرافت ایجاد می‌کند. هنر، با زیبایی، با احساس و با

ایده آل‌ها سروکله می‌زند. هنر، زاییده‌ی کار دل است. اگر بخواهد عالی باشد باید با انسان‌ها همدم گردد، باید مطابق تجربه، امید، ترس و توانایی‌های انسان باشد. هیچ کس به نقاشی یک کاخ اهمیتی نمی‌دهد، چون که در تصویر آن، چیزی که دل را تحت تأثیر قرار دهد وجود ندارد. تصویر قصر، حکایت از مسؤولیت، زندان و رسم و رسوم دارد، از ترس و بیم و خستگی روایت می‌کند. تصویر یک کلبه‌ی روستایی که سقفش از گاه و گل پوشیده شده و بر روی دیوار آن تاکی بالا رفته است و زندگی ساده‌ای را با آفتاب و سایه‌ی طبیعی‌اش، با درخت خم شده از میوه‌هایش، با گل‌هایش، با کودکان خوشحالش، با وزوز زنبورهاش به تصویر می‌کشاند، همگی شعری هستند بمانند لبخندی در بیابان.

تصویر بانویی با لباس مخمل و زیور آلات، تابلوی ضعیفی می‌سازد که از آزادی کافی برخوردار نیست. نقاش آن تابلو از شادی بسیار دور و ذهنش از احتیاط پر شده است. در همه‌ی انواع هنر، شما می‌توانید ردی از هرج و مرج و آزادی بیابید؛ همان گونه که در همه‌ی هنرمندان می‌توان اثری از سرکشی و تمرّد را که از آن با عنوان نبوغ یاد می‌شود، مشاهده کرد.

مجسمه‌های یونانی، سمبل مادران و خواهران هستند. از این سنگ‌های مرمر، تلاش ساختن موسیقی احساس می‌شود. آن‌ها قلب مردان را از ستایش و شفقت لبریز کرده‌اند. آن‌ها تکریم، تحسین و عشق را برافروخته‌اند. مجسمه‌ی ونوس دو میلو که حتی شکستگی‌های آن به زیبای‌اش آسیبی نزده است، موجب سرافرازی نژاد آدمی است. معجزه‌ی اقتدار و زیبایی است، ایده‌ای است عالی از بانویی کامل، آهنگی است در سنگ مرمر. تمام خطوط بر روی اثر به نحوی به هم

می‌رسند که از شادی و زیبایی اثر حکایت کنند. چهره‌ی او گویای آرامش و چشمانش لبریز از عشق است.

اثر احتیاط آمیز، هنرمندانه نیست، بلکه محاسبه‌گرانه است. نبوغ، روح رها شدن و شادمانی و فرار از مسؤولیت است. نبوغ، از میان پیچ و خم‌های امواج عبور می‌کند و در بی‌اعتنایی به رفتارها و نتیجه‌ی آن‌ها متبلور می‌شود. در لحظه‌ای گویا قانون علت و معلول بی‌اثر می‌شود، روح آزاد می‌گردد و توجهی حتی به خویشتن ندارد. محدودیت‌ها به فراموشی سپرده می‌شود، طبیعت به نظر تابع اراده می‌گردد، تنها هدف وجود دارد و عالم به سمفونی تبدیل می‌شود.

هر ذهنی، نمایشگاه هنر است، و هر روحی، کم و بیش یک هنرمند است. تابلوها و مجسمه‌هایی که اکنون زیبا بخش دیوارها و ساختمان‌ها و یا روشن‌کننده‌ی صفحات کتاب‌ها هستند، در اصل، از نمایشگاه‌های شخصی ذهنی تراوش کرده‌اند.

این روح یا همان هنرمند، تصاویر ذهنی خویش را با تصاویر برگرفته از نمایشگاه‌های ذهنی افراد دیگر مقایسه می‌کند و سپس چیزی را خلق می‌کند. هنرمند، کامل‌ترین تصاویر ذهنی‌اش را انتخاب می‌کند، تکه‌ها را به کامل‌ترین وجه کنار هم می‌چیند، تصاویر و مجسمه‌های جدیدی پدید می‌آورد و به کمالی که در نظر دارد می‌رسد.

هنر، یعنی ابراز آرزوها، امیال، لذت‌ها، پیش‌بینی‌ها و احساس در قالب رنگ. هنر، یعنی قرار دادن عشق، امید، شجاعت و پیروزی درون سنگ مرمر. هنر، یعنی نقاشی رؤیاها و خاطرات در قالب کلمات و به تصویر کشاندن پاکی سپیده‌دم، قدرت و جلال ظهرهنگام، شفقت غروب و رمز و شکوه شبانگاهان. هنر، یعنی در قالب صدا به نادیدنی‌ها

نما و حس دادن و به اشیای معمولی روی زمین جواهر و تزیینات ذهنی  
دادن. و این‌ها، همه، هنر است.

منابع

[http://www.infidels.org/library/historical/robert\\_ingersoll/art\\_and\\_morality.html](http://www.infidels.org/library/historical/robert_ingersoll/art_and_morality.html)